

(1) آن چه آفرینگان گهنبار پرسیدند، به دانند که: ایزد تعالی این عالم به مدت یک سال تمام کرد به شش وقت گاه. (۲) پس بر مردم واجب است که چون بر آن وقت گاه رسند، گاهنبار میزد سازند، و درویشان را طعام دهند، و ستایش کنند، و آفرینگان گویند، و ایزد تعالی را سپاسداری کنند.

(۳) اول گاهنبار در اردیبهشت ماه بود پنج روز، خور روز تا دیبمهر روز. (۴) بدین وقت ایزد تعالی آسمان داد. (۵) پس چون مردمان در این پنج روز گاهنبار کنند، چندان کرفه مزد باشد که هزار میش با بچه از جهت روانِ خویش به اشوداد با ارزانیان داده بید و درویشان و مستحقان.

(۶) و دوم گاهنبار در تشری ماه باشد پنج روز، خور روز تا دیبمهر روز. (۷) بدین روز دادار اورمزد آب داد و آفرید. (۸) پس چون مردمان در این پنج روز گاهنبار کنند، چندان کرفه باشد که کسی هزار گاو با گوساله به درویشان و مستحقان و ارزانیان و ضعیفان دهد.

(۹) و سیوم گاهنبار در شهریور ماه باشد پنج روز، اشتاد تا انیران روز. (۱۰) بدین وقت دادار اورمزد زمین داد. (۱۱) چون مردمان در این پنج گاهنبار کنند، چندان کرفه باشد که کسی هزار اسپ با کره از جهت روانِ خویش به ارزانیان و مستحقان داده باشد.

(۱۲) و چهارم گاهنبار در مهرماه باشد پنج روز، اشتاد تا انیران روز. (۱۳) در این وقت دادار اورمزد اورور داد از هر گونه. (۱۴) چون در این پنج گاهنبار کنند و سازند، چندان کرفه باشد که هزار اشتر با کواده از جهت روانِ خویش به داده باشد به ارزانیان و درغویشان.

(۱۵) پنجم گاهنبار در دی ماه باشد، روزِ مهر تا روزِ برهram. (۱۶) در این وقت دادار اورمزد حیوان داد گاو و گوسفند. (۱۷) چون مردمان در این پنج روز گاهنبار کنند، چندان کرفه باشد که کسی هزار گاو و هزار اسپ به اشوداد از جهت روانِ خویش به ارزانیان و ضعیفان داده باشد.

(۱۸) و ششم گاهنبار در آخرِ اسفندارم ماه باشد، از روزِ اهنود گاه تا روزِ وهیشتویشت گاه. (۱۹) در این وقت دادار اورمزد مردم داد. (۲۰) چون مردمان در این پنج گاهنبار کنند، چندان کرفه مزد باشد که جمله عالم به کل و هر چه در او است به اشوداد از جهت روانِ خویش به داده باشند.

(۲۱-۲۲) و اگر این شش وقت گاهنبار نه کنند، و اگر درغویش بود، به جایگاهی که گاهنبار کنند نه شود، گناهها (سخت) عظیم باشد، تا آن حد که بسته کشتیان با وی نه شاید که گیرد (کیرد) و خورد کنند و در خانه وی شوند، و یا او را در خانه آورند، و یاری وی دهند، و گواهی او پذیرند. (۲۳) و مانند این در تفسیرِ گاهنبار است.

شرحِ گاهنبار کردن^۲

هر سال شش بار فریضه است، و به باید ساختن، و در خوردِ طاقتِ خویش به کوشیدن تا به کنند. و اگر سه مرد توانند کردن، به باید کردن (/هم به کنند). و اگر طاقت نه دارند، چون گاهنبارِ توجی باشد، چیزی به دادن تا از آن کرفه باز نه مانند. و اگر از این نیز طاقت نه دارند، چون کسی گاهنبار ساخته بود، به باید رفتن و چاشنی به کردن، و آفرینگان (به) گفتن.

1. See also MU I, 426-27 ; *Sad-dar* (metrical) 95.

2. *Suppl. persan* 1191 (Paris), 134r-135v; F 61 (Navsari), 162-164.

و این گاهنبار از بهر آن نهاده اند^۳ که دادار اورمزد این جهان و هر چه (که) با وی است به یک سال بیافرید.

اول چیزی که آفرید آسمان آفرید به چهل و پنج روز، و خیر (= خور) روز^۴ و اردیبهشت ماه اول گاهنبار (میدویوزم) است، به سازند، و آفرینگان به گویند. چنداناش کرفته بود که هزار میش با بره از بهر روان خویش به وهان و ارزانیان داده باشند.

و دیگر به شصت روز دادار اورمزد آب آفرید، و خیر روز و تیر ماه گاهنبار باشد، پنج روز بود. آن را میدیوشم (گاه) خوانند. و اگر کسی در این پنج روز گاهنباری تمام سامانها به سازند، میدیوشم گاهنباری کرده بود، چنداناش کرفته بود که هزار گاو با گوساله به وهان و ارزانیان داده باشد از بهر روان خویش.

و سیوم گاهنبار به هفتاد و پنج روز دادار اورمزد زمین بیافرید، (هشتاد روز) شهریور ماه و روز استاد تا انارام فی ته شهیم گاه خوانند و هر که در این روز گاهنبار به سازد و آفرینگان به گوید، چنداناش کرفته بود که هزار اسپ با بچه به وهان و ارزانیان داده باشد.

چهارم گاهنبار ایترم خوانند به سی روز. دادار اورمزد نبات و درخت داد. و این گاهنبار به استاد روز و مهر ماه باشد، و پنج روز بود. پس هر کس که این گاهنبار در خورد^۵ طاقت به کند، چنداناش کرفته بود که هزار اشتر با بچه به وهان و ارزانیان از بهر روان خویش داده باشد.

و پنجم گاهنبار میدیارم خوانند به هشتاد روز. دادار اورمزد حیوانات آفرید، و این گاهنبار روز مهر و دی ماه باشد و پنج روز بود. پس هر گاه کسی این پنج روز گاهنبار به کند، چنداناش کرفته بود که هزار گاو با هزار گوساله و هزار اسپ با بچه و هزار اشتر با بچه به وهان و ارزانیان داده باشد از بهر روان خویش.

ششم گاهنبار همسفسمیدیم در پنجه^۶ وه (مازدیستان ف ۶۱) باشد، ایزد تعالی به هفتاد و پنج روز در این وقت <مردم> بیافرید. پس هر کس که این گاهنبار به سازد و آفرینگان به گوید، پنج گاهنبار کرده باشد، و چنداناش کرفته بود که همه جهان و با هر چه اندر اوی است به یکبارگی همه به وهان و ارزانیان داده باشد از بهر روان خویش.

پس جهد و کوشش باید کردن تا از این کرفته باز نه مانند. و این گاهنبار جمشید نهاده است، و دادار اورمزد این گاهنبار و کرفته گاهنبار به جمشید نمود.

جمشید و نهش گاهنبار^۷

دیگر ذکر جمشید این است^۸: گاهنبار ارجمند است، و هر سال شش گاهنبار است. چون این گاهنبار جمشید نهاده است، و دادار اورمزد این گاهنبار و کرفته گاهنبار به جمشید نمود. از بهر آن که جمشید را رسم چنان بودی که هر بیگانه، یعنی غریب، که از راه در آمدی، او را به مطبخ فرستادی تا خوردنی به خوردی

^۳. آن نهاده است: و این از بهر ۶۱ ف.

^۴. نیمروز ۱۹۱ اسپ: .

^۵. ۶۱ ف.

^۶. هشتاد و پنج ۱۹۱ اسپ: .

^۷. MU I, 428-29 ; II, 162-63 ; Suppl. persan 50, 53r-v. See also Sad-dar (metrical), 94.

^۸. MU II: اولاً نام خدا آغاز کن وانگهی این نامه را سر باز کن

در سایه اورمزد و زندگانی و شادمانی و دولت دوجہانی در خدمت دستوران دینداران و دین آموزگاران و دستور اویزه شاپور دستور هوشنگ و دستور ویکیجی و دستور برزو را با تمام دستوران هندوستان درود فراوان و تحیات بیپایان رسانیده امید که قبول فرمایند و در سایه اورمزد و امشاسفندان بوده باشند. و بعد از دعاگویی معلوم آن دستوران مقدم بوده باشد که بهدین بهمن بهدین اسفندیار بر این فقیران ظاهر چنان نمود که در آن جانب سداب نیست. حالی فقیر اندکی جهت آن جانب فرستاد که به گاهنبار به آتش کنند، و بر درون گاهنبار به گذارند و چاشنی کنند. چون (که)

و به رفتی. یک روز دیوی خویشتن را صورتِ درویش گردانید و به درگاهِ جمشید شاه آمد و خوردنی خواست که به خورد. جمشید آنه دانست که این دیو است. [بر عادتِ خویش او را به مطبخ فرستاد. او هر چه در مطبخ شاه بود به خورد، و گفت که: هنوز گرسنه ام و مرا از طعام سیر گردانید!

مطبخی رفت و جمشید را خبر باز داد. جمشید گفت که: گلهء گاوان و گوسفندان چندان که به تواند خوردن، خوردنی به سازید تا او سیر گردد!

مطبخی هر چه بیشتر به او داد، او بیشتر خواست؛ تا مطبخی عاجز شد، و به نزدیکِ جمشید آمد و احوال باز نمود. جمشید گفت: "عیبی بزرگ باشد که گویند در مطبخِ جمشید چندان خوردنی نه بود که یک مرد سیر توانستی کردن!" و مطبخی را گفت: به رو از [گلهء اسپ و] گلهء گاوان و گوسفندان چندان که خواهد به کش و به خوردِ او می ده تا سیر گردد!

مطبخی به رفت و همچنین کرد، تا آن گاه که بیطاقت ماند، و به نزدیکِ جمشید آمد و فریاد کرد. جمشید پیش دادار اورمزد به نالید. دادار اورمزد بهمن امشاسپند فرستاد و گفت: به رو، و گاوی زرد فراز گیر؛ و به نامِ ایزد به کش، و در میانِ سرکهء کهن به فرمای تا او به پزند، و سیر و سداب درش کنند، و پس به نامِ ایزد از دیگ بر آورند، و به پیش او به نه تا به خورد!

همچنان به کردند. چون لقمهء اول به خورد، دیو از آن جای گریخت و نیست شد. پس از آن روز گاهنبار به نهادند. هر وقتی که قحط و تنگی به پیش آمدی، همچنان گاوی به کشتندی، و با سیر و سداب به پختندی، و به خوردندی، تا قحط و تنگی زایل شدی.

نیز زرتشت اسفنتمان گاهنبار را به مردم به نمود. پس فریضه است و کرفهء بزرگ است گاهنبار ساختن. جهد به کنید که خوب است. [و این گاهنبار شش به هر سال کردن کرفهء بزرگ است. و نه کند، مرگزان و دوزخی شود.] چون چنین است، سداب با سیر داخل شود با آتش. به گاهنبار فرض می باید کرد که چاشنی کنند.^۹

^۹ . MUH: چون چنین است بر ایشان ظاهر باشد که این سداب است که به دستِ بهمن فرستادیم...